

مفهوم عرفانی «درد» در مثنوی معنوی

دادخدا خدایار

سمانه اعظمی قادیکلایی^۱

چکیده

تعریف سلامت و بیماری انسان و اهمیت آن مبتنی بر نوع شناخت از انسان و ابعاد و جایگاه او در هستی است و انسان شناسی نیز بر اساس جهان بینی و هستی شناسی هر فرد و جامعه‌ای متفاوت است. بر همین اساس معنای سلامت، بیماری، دارو، درد و درمان در هر مکتبی چه بسا غیر از سایر مکاتب باشد. در عرفان اسلامی که خاستگاه و درونمایه‌های آن آموزه‌های اسلامی است دریافت‌های خاصی از مفاهیم و معنای واژه‌های مذکور شده است و برعکس نظام بهداشت و درمان متعارف، در بعضی موارد نه تنها به دنبال دارو و درمان نیستند بلکه خواستار و طالب درد هستند چرا که درد را نوعی درمان و دردمندی را ارزش می‌دانند. حال این سؤال قابل طرح است که ماهیت و حقیقت درد و بیماری، سلامت و درمان نزد عرفان اسلامی چیست؟ مولانا یکی از عرفای مشهور جهان اسلام چه تعاریفی از درد و درمان دارد و چرا درد را می‌ستاید؟ صاحبان درد عرفانی چه کسانی هستند؟ در این مقاله با روش مطالعه‌ی کتابخانه‌ای و توصیف و تحلیل معانی و مفاهیم، به این سؤالات پاسخ داده می‌شود و به نظر می‌رسد تفاوت دیدگاه مولانا با مفاهیم درد و درمان متداول و متعارف در دنیای مادی و سکولار، در نوع انسان شناسی و جهان بینی دینی- عرفانی آنهاست و منظور از دردها و درمان‌ها در نظر وی ورای سلامتی و بیماری جسمی و حتی روانی معمول است و فردی و جسمی و مادی نمی‌باشد بلکه معنوی و عرفانی است و از نوع «درد دین»، «درد عشق»، «درد کمال»، «درد بُعد و جدایی از حقیقت»، «درد انسانیت» و ... می‌باشد که خود دارو و درمان خیلی از دردهای موجود بشریت امروز می‌باشد.

واژگان کلیدی: درد (بیماری)، درمان (سلامتی)، درد عرفانی، عرفان اسلامی،

مولانا، سلامت معنوی

۱- دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات سیستان و بلوچستان، سیستان و بلوچستان، ایران. (نویسنده مسؤول)

مقدمه

بیماری و سلامتی، درد و درمان از عوارض و اوصاف مربوط به موجودات زنده، بالخصوص انسان می‌باشد که همزاد تاریخی او به حساب می‌آید. معنی و مفهوم هر یک از دو واژه‌ی متضاد بیماری و سلامت بر اساس طول و عرض حیات بشر و استمرار زندگی او تعریف می‌گردد و کم و کیف حیات نیز مبتنی بر انسان شناسی است که خود بخشی از هستی‌شناسی یک مکتب و افراد و جوامع تابع آن می‌باشد. بر این اساس است که تعریف‌ها، استنباط‌ها، شاخص‌ها، اقسام، درجات و الویت‌های مربوط به بیماری و سلامت انسان‌ها نزد مکاتب و فرقه‌ها متفاوت می‌گردد علی‌رغم آن که مشترکاتی نیز دارند. بنابراین وصول به یک تعریف و معیار مشترک در معنی و مفهوم این ویژگی‌ها و عوارض، توجه و وحدت نظر در مبانی و مبادی فلسفی و کلامی مشترک در اصل موضوع یعنی انسان است که در آن صورت «اختلاف از گفتشان بیرون شدی» (مولوی، ۱۲۶۸، ص ۱۳۹۰/۳)؛ در غیر این صورت نباید انتظار داشت که ابعاد کلی امراض و مراتب آن در بینش‌های توحیدی با ماتریالیستی و الهی با سکولار و لائیک یکسان تلقی گردد و دیدگاه‌ها نسبت به بیماری‌ها و راه و روش درمان آن در همه دنیا همسان شود.

با توجه به آنچه گفته شد حتی در حوزه‌ی درونی یک مکتب نیز به دلیل شناخت‌های عوامانه، عاقلانه و عارفانه از دین و هستی و انسان، دیدگاه افراد نسبت به کم و کیف زندگی و استمرار حیات و عوارض ویژه‌ای مثل بیماری و سلامتی متفاوت است و در فلسفه‌ی درمان و عدم درمان و آثار منفی و مثبت آن حداقل در بخش سلامت روحی و معنوی اختلاف به نظر می‌رسد؛ لذا در برخی از آموزه‌های دینی و فلسفی و عرفانی، بخشی از بیماری‌ها و دردها مثبت و خیر تلقی شده است و عده‌ای نه تنها به دنبال درمان درد نمی‌روند بلکه درد و بیماری را

خوش دارند و طالب و خواستار آنند و دردمندی و احساس درد داشتن را در مواردی ارزشمند و زیبا توصیف می‌کنند چنان‌که: «و ما رأیتُ الا جمیلاً». (آقا تهرانی، ۱۳۷۸، ص ۳۴۹) وصف حضرت زینب (س) بود برای دردهای خود در حادثه‌ی کربلا.

چنین دریافت‌های متضادی از درد و درمان با دریافت‌های معمول و متعارف علوم تجربی و پزشکی در قدیم و جدید با متون و آثار عرفانی از جمله عرفان و تصوف اسلامی دیده می‌شود. این عارفان بر خلاف عرف به جای این که جویای سلامتی و درمان باشند طالب درد و بیماری هستند؛ لذا مسأله این است که اولاً منظور از درد و درمان عرفانی چیست؟ ثانیاً دلایل این تلقی متمایز از درد و درمان در عرفان مولانا در مثنوی معنوی کدام است؟ و چه کسانی قادر به تشخیص و شناخت درد معنوی بوده و طالب آن می‌باشند.

به نظر می‌رسد دردی که عارفان ما از جمله مولانا در آثار خود، آن را می‌ستایند و طالب آن هستند خود نوعی درمان و سلامتی روحی و معنوی است که نبود چنین درد و دغدغه‌ای، بیماری و افسردگی روحی و روانی ایجاد می‌کند که آن را «درد بی دردی» می‌نامند. «البته این درد از جنس درد جسمی، فردی، اجتماعی و فلسفی نیست بلکه دردی است عرفانی که در همه‌ی اجزای عالم و کائنات وجود دارد اما انسان - انسان ظلوم جهول - بیش از تمام کائنات به آن شعور دارد و همه‌ی اجزای عالم به انگیزه‌ی آن در پویه‌اند و پویه شأن به سوی کمال. درد و شوق طلب است، احساس نقص است، رؤیت غایت است و بنابراین درد نیست، درمان است. درمان نقص، درمان دورافتادگی از کمال». (زرین کوب، ۱۳۷۸، ص ۱۶۷)

در این مقاله بنا، بر آن است که به پاسخ سؤالات مذکور و مسائل و فرعیات مورد بحث از منظر این عارف شهیر اسلامی - ایرانی پرداخته شود و مفهوم عرفانی «درد» در اثر گرانبهای وی مورد بررسی قرار گیرد.

درد و بیماری: درد در دایره المعارف فارسی، الم و تألم یا رنج شدید عضوی یا عمومی که تحملش دشوار باشد معنی شده است. (معین، ۱۵۰۷، ص ۲/۱۳۶۳) و در اصطلاح عرفان، «بلا و مصیبتی است که از دوری حق ناشی می شود و خذلان محض است. اگر از جهت قرب به حق باشد موجب تطهیر از معاصی می شود». (سجادی، ۱۳۷۰، ص ۳۸۲) در کشف الاسرار آمده است که: «زهري باشد آمیخته، نعمتی باشد در بلا آویخته، هم درد است هم دارو، هم شادی و هم زاری. بنده میان این دو حال سرگردان، هم گریان و هم خندان. دردی است مرا که بهی مباد که مرا این درد صواب است». (مبیدی، ۱۳۷۱، صص ۵/۳۵۹) و نیز گفته‌اند: «درد، حالتی را گویند که از محبوب طاری شود و محب، طاقت حمل آن ندارد». (ابوالقاسمی، ۱۳۸۶، ص ۴۱۹)

از ملازمات درد و بیماری نیز می توان به رنج، ناله، زاری، ریاضت، غم و اندوه اشاره کرد که البته هیچ درد و بیماری روحی و جسمی بدون رنج و آه و ناله - این همراهان همیشگی - نخواهد بود. در دانش پزشکی از قدیم‌الایام نیز، با این فرض که درد مبنای جسمانی دارد و با شناخت آن می‌توان با بهره‌گیری از عمل جراحی یا تجویز دارو، درد را از بین برد یا در کارکرد آن وقفه‌ای ایجاد کرد، همواره کانون توجه منشأ دردی بود که توسط بیمار گزارش داده می‌شد و البته اگر درد، منشأ جسمانی نداشت، غالباً از علت‌های روان شناختی مدد گرفته می‌شد. (گچل، ۱۳۸۱، ص ۱۱۰) اما حقیقت آن است که درد مفهومی بسیار گسترده‌تر از بیماری‌های جسمانی و روانی دارد.

درمان و شفا

شفا و درمان در عرف به معنی علاج و دوا و دارو (برهان) و تندرست و بهبود مرض (ناظم الاطبا) تعریف شده است و در اصطلاح «از بین رفتن بیماری دل است به سبب تابش انوار ملکوتی». (سجادی، ۱۳۷۰، ص ۵۰۶) مؤلف کشف الاسرار، می‌نویسد: «و بدان که شفای هر کس به اندازه‌ی درد اوست، شفای گناهکاران در صحت اوست، شفای مطیعان به یافت نعمت اوست، شفای عارفان به زیادت قربت اوست، شفای واجدان در شهود حقیقت اوست و شفای محبتان در قرب و مناجات اوست». (مبیدی، ۱۳۷۱، ص ۳۱۱ ج ۴)

عرفان اسلامی: عرفان در لغت به معنای شناخت عمیق و دقیق و در اصطلاح، معرفت شهودی و حضوری نسبت به حقیقت هستی است که محصول مجاهدت‌ها و ریاضت‌ها در سلوک است و از آن به علم حقیقت، علم مکاشفه و مشاهده تعبیر می‌شود. (امینی نژاد، ۱۳۸۷، ص ۳۸) در عرفان اسلامی منظور از حقیقت، خداوند سبحان از حیث اسماء و صفات و مظاهر اوست که احوال مبدأ و معاد و حقایق عالم کثرات و کیفیت بازگشت آن به سوی ذات احدی است. (یزدان پناه، ۱۳۸۹، ص ۶۵) بنابراین عارف کسی است که با سلوک الی الله و مجاهده فی سبیل الله به لقاء الله رسیده است. (جوادی آملی، عمل عرفانی، ۱۳۹۱، ص ۲۵)

لذا هدف عرفان اسلامی، ارتباط مستقیم با خدا و وصول به توحید حقیقی است. توحید حقیقی وقتی است که حتی حجاب خود نیز از میان برخیزد. برخاستن این حجاب یا واسطه، به معنی فنای از خویشستن یعنی نفی «من» و تحقق «فرا من» است که هویتی یگانه با حق دارد. (پورنامداریان، ۱۳۸۰، ص ۱۳۹) در توحید عرفانی از جمله «در عرفان مولوی، عقل و علم و استدلال کنار گذاشته می‌شود و جای آن

را مکاشفه و شهود و الهام و اشراق می‌گیرد؛ پس منطق عرفان، بینش در برابر دانش استدلالی و تحلیلی است». (مقدم، ۱۳۵۴، ص ۶۷)

مولوی و درد: اشاره شد که مفهوم درد در عرفان اسلامی از جمله عرفان مولوی، صرفاً درد جسمانی نمی‌باشد بلکه وی به نوعی از درد ماورایی و ملکوتی نیز اشاره دارد به همین جهت از نظر او «درد دو نوع است؛ یکی درد برین که صاحب این درد دچار دغدغه‌ی حقیقت می‌شود و دیگری درد فرودین که صاحب آن دغدغه‌ی مسائل نفسانی را دارد». (زمانی، ۱۳۸۲، ص ۳۲۹) از منظر عارف مسلمانی چون مولوی، درد حقیقت داشتن است و این «درد و رنج مقدمه‌ای برای ورود به عرفان و عروج روح به مراتب عالی است. عرفان مولانا می‌خواهد انسان به خدا برسد یا خدایی شود». (صفوی، ۱۹، ص ۱۳۸۸) برای خدایی شدن باید روح فربه شود و روحی که درگیر رذایل و زشتی‌هاست و دغدغه‌ی تعالی و عروج ندارد زار و نزار خواهد بود. باید روح را با ریاضت و سختی دادن تزکیه کرد تا به مرحله‌ی تجلیه برسد و خدایی شود. شاید به همین دلیل در بعضی آموزه‌های دینی به پنهان داشتن درد و تحمل آن در حده امکان توصیه شده است. (جوادی آملی، مفاتیح الحیات، ۱۳۹۱، ص ۱۰۸)

مولوی در آغاز مثنوی از روح و دردمندی روح سخن به میان آورده که از اصل خویش جدا افتاده و در پی باز یافتن و رسیدن به جایگاه خود می‌باشد. قصه‌ی از نی، قصه از رنج‌ها و دردمندی روح خود است. «این همه ماجرای شگفت روحانی را در طی حکایت نی که از درد و عشق و اندیشه سرشار است بیان می‌کند، بیان سوز و درد کسی است که عشق‌های مادی، عشق‌هایی که از رنگ‌ها و هوس‌ها بر می‌خیزد، او را خرسند و سیراب نمی‌کند؛ او جویای عشقی است که بتواند او را از دنیای رنگ و نیاز، از دنیای تنگ حده و جسم بیرون آورد و به مبدأ

نامحدود بکشاند. این است درد و سوزی که مولانا از زبان نی می‌شنود و جز نی تمام ذرات عالم همین درد و سوز را دارند و در گوش جان او از جدایی‌ها حکایت می‌کند». (زرین کوب، ۱۳۷۰، ص ۲۲۷)

بشنو از نی چون حکایت می‌کند از جدایی‌ها شکایت می‌کند

(مولوی، ۱۳۷۸: ۱/۱)

«مولانا همواره بر زاینده‌گی درد تأکید می‌کند و آن را بر بی‌دردی ترجیح می‌دهد». (زمانی، ۱۳۸۲، ص ۳۲۷) و حتی درد را درمان می‌داند؛ دردی که صاحب درد را به کشف حقیقت وادار می‌دارد و او را از خود رهایی می‌دهد و به حق می‌رساند تا آن جایی که به جستن و داشتن درد توصیه می‌کند. لذا «درد عرفانی و معنوی نه تنها موجب عوارض منفی نمی‌شود بلکه نشاط آور و ضد افسردگی است». (سیدی، ۱۳۸۹، ص ۲۱۵)

درد، داروی کهن را نو کند درد هر شاخ ملولی خو کند
کیمیای نو کننده دردهاست کو ملولی آن طرف که درد خواست
هین مزن تو از ملولی آه سرد درد جو و درد جو درد، درد

(مولوی، ۱۳۹۰: ۴۳۰۴-۴۳۰۲/۶)

همچنین مولوی دردهایی را می‌ستاید که موجب بیداری و حرکت و تکاپو می‌شود و در نتیجه به عنوان نردبانی جهت ترقی و عروج به سمت کمال محسوب می‌شوند و کسانی که عاری از درد عرفانی هستند - انسان‌های بی‌درد - از نظر مولوی مردگانی بیش نیستند. به همین دلیل دردها را موهبتی از سوی حق می‌داند که بر محبان و خاصان خود ارزانی می‌دارد. از این رو درد در قاموس جان او مبارک است و کیمیا، که باید عزیزش داشت و گرامی چون جان:

بنده می‌نالد به حق از درد و نیش صد شکایت می‌کند از رنج خویش

او همی گوید که آخر رنج و درد مر تو را لابه کنان و راست کرد
این گله زان نعمتی کن کت زند از در ما دور و مطرودت کند
در حقیقت هر عدو داروی توست کیمیا و نافع و دلجوی توست

(مولوی، ۱۳۸۹: ۹۴-۹۱/۴)

درد و غم است که انسان را به یاد خدا می‌اندازد و در نتیجه با خواندن خدا، خدا هم او را یاد می‌کند. «و لا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ». (حشر: ۱۹) اگر انسان درد نداشته باشد یاد خدا نمی‌کند. پس خداوند درد را آفرید تا انسان به او روی آورد و از طریق رنج و بلا یادش را همیشه در دل خود زنده نگه دارد. (خمینی، ۱۳۷۸، ص ۲۴۱) علاوه بر آن درد و بلا موجب تطهیر و تزکیه‌ی روح می‌شود، روح را صیقل می‌دهد در نتیجه درد و رنج برایش قابل تحمل می‌شود. در چنین مقامی، دیگر بین او و خدا، هیچ چیز و هیچ کس نیست؛ او هست و خدای خودش، او هست و دلدادگی و دلبری و استقامت دردمند عاشق در برابر هر چه که عشق و معشوق برایش خواسته است، او هست و سربلندی در برابر بلاها و سختی‌ها و سرانجام پیروزمندانه بیرون آمدن او در برابر این همه سختی و درد که «البلاءُ للولاء». و بیت «هر که در این بزم مقرب‌تر است/جام بلا بیشترش می‌دهند» (نراقی، ۱۳۸۳، ص ۴۰۸) و آدمی باید بداند که این درد و بلا به سبب فضل اوست و دلیلی برای قرب و نزدیکی به خداوند است.

انواع درد و غم در مثنوی معنوی: در نزد مولوی درد دارای اقسام، مصادیق

و موارد متعددی است که به اهم آن‌ها اشاره می‌شود:

۱-درد طلب: از آنجا که مقدمه‌ی سلوک الی الله یقظه و بیداری است و یقظه

جز با طلب حق تحقق نمی‌یابد لذا درد عامل اصلی سلوک و حرکت به سوی حضرت حق می‌باشد و عنصری مؤثر و محرک تلقی می‌شود. به همین منظور عرفا

گفته‌اند: «درد حالتی است که سالکان را دست دهد از خواهش و طلب بسیار». (مبیدی، ۱۳۷۱، ص ۷۹)

تا نگرید ابر کی خندد چمن تا نگرید طفل کی جوشد لبن
 طفل یک روزه همی داند طریق که بگریم تا رسد دایه شفیق
 تو نمی دانی که دایه دایگان کم دهد بی گریه شیر او رایگان
 (مولوی، ۱۳۹۰: ۱۳۷-۱۳۵/۵)

داد خدا خدایار سمانه اعظمی

«طفل یک روزه می داند که تا نگرید دایه به او شیر نمی دهد. دایه دایگان یعنی حضرت حق هم بدون گریه‌ی بندگان، به آنها شیر لطف خود را نمی نوشاند». (زمانی، ۱۳۸۱، ص ۵۳) درد عامل طلب و خواستن است که آدمی را به حرکت و جستجو و در نهایت به رسیدن و می دارد و به همین دلیل، درد راهبر آدمی می شود برای رهایی و فراغت از هر چه جز اوست و رسیدن به نهایت کمال.

۲- **درد عشق:** عشق که نهایت محبت است از فطریاتی است که در همه‌ی عالم نهاده شده است و همان امانت الهی است که انسان آن را به دوش می کشد. عشق جانمایه‌ی سلوک و عمل عرفانی است که درد آن باعث استمرار در سیر و سلوک می شود.

عشق از اول چرا خونی بود؟ تا گریزد آنکه بیرونی بود
 (مولانا، ۱۳۹۰: ۴۷۵۱/۳)

عشق، درد می آفریند. درد عشق که گنج سلطان ازل و ازان عاشقان بلا کش است، عشق مردان دردمند می خواهد آنانی که از جان دست شسته اند و در عافیت به روی خود بسته‌اند و سوز و ناله‌ی عشق را بی هیچ ترسی خریده‌اند و خود را فدای عشق کرده‌اند. «عشق، عاشقان صادق را طلب می کند نه آن کسانی را که

هوس‌های آنی را با مقوله‌ی والای عشق در هم آمیخته‌اند. اگر عشق از همان آغاز سرکش و خون ریز نبود هر آدم بی سر و پایی هوس‌های مبتذل خود را عشق می‌نامید و خود را در زمره‌ی عاشقان قرار می‌داد». (زمانی، ۱۳۸۱، ص ۱۲۰۹) از این روست که بیگانگان و نامحرمان با عشق را جایی برای نشستن بر این عرش اعلی نیست:

زاهدان با ترس می‌تازد به پا عاشقان پُرآن‌تر از برق هوا
کی رسند این خائفان در گرد عشق کآسمان را فرش سازد درد عشق
(مولوی، ۱۳۹۰: ۲۱۹۳-۲۱۹۲/۳)

«عشقی که مولانا دلیرانه در آن پا می‌نهد آتشی سوزان و مرد افکن است و از عاشق جز قهرمانی و پاکبازی و فنا نمی‌طلبد و شرط پا نهادن در آن، گذشتن از سر است». (سروش، ۱۳۷۳، ص ۲۴۵)

و همچنین می‌توان اینگونه نیز استنباط کرد که چون رهرو به معرفت و وصال نرسیده است همواره سرگردان و در آه و ناله است که چرا نتوانسته است از سرچشمه‌ی ناب شراب الهی سرمست شود و این درد همان درد اشتیاق و هجران و فراق یار است که آدمی قبل از این که به این جهان بیاید در جوار حق بود و با آمدن به این جهان دچار غفلت و فراموشی شده است و برای رسیدن به آن قرار و جایگاه عالی خود پیوسته در آه و ناله و ضجه است. این درد را می‌توان درد غیرت نیز خواند که از زیر مجموعه‌های درد عشق است:

چون ننالم تلخ از دستان او؟ چون نیم در حلقه‌ی مستان او
چون ننالم همچو شب بی روز او؟ بی وصال روی روز افروز او
خاک غم را سرمه سازم بهر چشم تا ز گوهر پر شود دو بحر چشم
(مولوی، ۱۳۷۸: ۱۷۷۹-۱۷۷۵/۱)

و همین عشق پر درد، درمانگر و پاک کننده نیز می‌شود با این که جان عاشق را می‌سوزاند و او را اسیر حلقه‌ی یار می‌کند. زیرا عشق آدمی را از حرص و آز و خودخواهی می‌رهاند و صفت بخشندگی را به او ارزانی می‌دهد. مبتلایش را از هر عیب و نقصی پاک می‌سازد و داروی دردهای جسمانی و روحانی‌اش می‌شود. «در دفتر مولانا طیب عشق، اعجاز مسیحایی می‌کند و با غرقه کردن فرعون ناموس در دریای فنا، آدمی را موسی وار بر کوه طور می‌نشاند تا شعاع آن خورشید که من‌تر از من و خودتر از خود است در او بتابد و او را هویتی تازه بخشد» (سروش، ۱۳۷۳، ص ۲۲۷) و این چنین است که راه عشق، راهی پر خطر و پر سوز و گداز است و هر کس را توان راه یابی و ثابت قدمی در آن نیست. لذا گفته‌اند: «جگر شیر نداری سفر عشق مکن» (صائب، ۱۳۸۳، ج ۴، ص ۱۶۱۷) بنابراین عشق هم درد است و هم درمان. (پورنامداریان، ۱۳۸۰، ص ۵۰) آری عشق حقیقی که همان عشق به خداست باعث تلطیف جان سالک و هماهنگی سرّ انسان با عالم قدس برای دریافت حقایق می‌شود و عشق مجازی اگر همراه با عفت باشد عشق به فضائل است که گذرگاه وصول به حقیقت می‌باشد، لذا عشق حقیقی طیب همه‌ی بیماری‌هاست. (جوادی آملی، عمل عرفانی، ۱۳۹۱، ص ۵۰)

۳- **غم معاش:** یکی دیگر از انواع درد و غم در مثنوی، غم معاش است که مانع و حجاب عارف می‌شود البته در صورتی که باعث غفلت از غم معاد شود. «این غم‌های ریشه کن مانند داسی است که عمر ما را درو می‌کند، چنان که حکما گفته‌اند: غموم و هموم داس عمر انسان است» (انقروی، ۱۳۸۰، ص ۸۹۵، ج ۳)

این همه غم‌ها که اندر سینه‌هاست از بخار و گرد و بود و باد ماست
این غمان بیخ کن چون داس ماست این چنین شد و آنچنان وسواس ماست
(مثنوی، ۱۳۷۸: ۲۲۹۷-۲۲۹۶/۱)

غم معاش، غمی نکوهیده است زیرا به خاطر تعلقات و مادیات این دنیایی است و این نشان از وابستگی انسان است به این جهان. چنین غم و اندوهی که از تعلق خاطر و فقدان مادیات برخیزد عواقب خطرناکی دارد. آدمی با فرو رفتن در غم، از لذت زندگی و دیگر زیبایی‌ها و فرصت‌های باقی مانده در می‌ماند در نتیجه افسردگی بر او مستولی شده و وی را خانه نشین و مستعد انواع امراض عصبی و جسمی می‌کند. چنین اندوهی ناپسند است اما از آنجا که یاد مرگ را در خاطر آدمی زنده می‌کند، برای مولانا شیرین و زیباست:

درد ها از مرگ ها می آید رسول از رسولش رو مگردان ای فضول

(مثنوی، ۱۳۷۸: ۲۳۰۱/ ۱)

۴- غم محرومیت از اشراق: سالک عارف که باید همواره دل را متوجه تابش انوار رحمانی و الهامات غیبی کند چنانچه حجاب و مانعی آن را قطع کند دچار درد و غم می‌گردد که دردی مقدس است:

بر دل عاقل هزاران غم بود گر ز باغ دل خلالی کم بود

(همان: ۲۰۵۹)

«اگر کمترین مانع و نقصانی به اندازه ی یک خلال به حال و ذوق سالک خردمند وارد آید، هزاران غم و اندوه بر جان او نشیند. یعنی اگر سالک از کمترین اشراق قلبی محروم شود سخت غمگین می‌گردد». (زمانی، ۱۳۷۸، ص ۶۳۵ ج ۱)

دلایل ستایش درد: مولوی چون سایر عارفان مسلمان، درد و دردمندی مدح می‌کند و می‌ستاید بدیهی است این دیدگاه که بر خلاف نگرش عوام و مردم عادی است، فلسفه و دلایلی دارد که خود آنرا به شرح ذیل آورده است:

۱- غم عامل رهایی از چشم زخم: همان گونه که در آموزه‌های اسلام دیده می‌شود ابتلائات الهی دارای حکمت‌هایی است که از چشم انسان‌های بی بصیرت

و سطحی نگر پنهان است اما چنانچه آگاه بر آن برکات و حکمت‌ها شوند درد
برایشان لذت بخش می‌شود: و درد هر اندازه از پشتوانه‌ی آگاهی برخوردار باشد
متعالی‌تر است». (زمانی، ۱۳۹۰، ص ۱۱۰۷ ج ۶)

من تو را غمگین و گریان، زان کنم تا کت از چشم بدان، پنهان کنم
تلخ گردانم ز غم‌ها خوی تو تا بگردد چشم بد از روی تو
(مولوی، ۱۳۹۰: ۴۱۵۱-۴۱۵۰/۳)

خدا انسان را غصه دار می‌کند تا از چشم بد، در امان باشد زیرا زیبایی و
سلامتی دیگران گاه موجب تحسین و در عین حال حسادت دیگران می‌شود چون
هر صاحب نعمتی محسود واقع می‌گردد و کسانی که به اصطلاح چشمشان شور
است، با استفاده از فعل و انفعالات روحی خود از طریق چشم، دیگران را چشم
می‌زنند و سبب بیماری و یا حتی مرگ آن‌ها می‌شوند. و این نکته‌ای است که از
قرآن گرفته شده است «وان یکاد الذین کفروا لیزلقونک بابصارهم» (قلم/۵۱)

۲- درد و غم، لذت وصال را دو چندان می‌کند:

چاره می‌جوید پی من، درد تو می‌شنودم دوش، من آه سرد تو
من توانم هم که بی این انتظار ره دهم، بنمایمت راه گذار
تا ازین گرداب دوران، وارهی بر سر گنج وصالم پا نهی
(مولوی، ۱۳۹۰: ۴۱۵۸-۴۱۵۲/۳)

خداوند می‌فرماید که من بدون درد و التماس می‌توانم راه وصال خود را به
تو نشان دهم و اما من می‌خواهم تو در رسیدن به من لذت را با تمام وجود بچشی
و این بدون داشتن درد و تحمل غم و اندوه میسر نمی‌شود. به عبارت دیگر «حق
تعالی می‌تواند بی زحمتی آنان را به آرزو برساند لیکن شیرینی یافتن گنج در
تحمل رنج است». (شهیدی، ۱۳۷۵، ص ۶۲۸) همانطور که کسی، لذت دیدار را می‌چشد

که درد دوری و فراق را چشیده باشد؛ چنین شخصی در اولین دیدار چنان ذوق و شعفی دارد که اشک شوق می‌ریزد. اگر چیزی آسان به دست آید نه قدرش دانسته می‌شود و نه حلاوت دستیابی اش حس خواهد شد.

۳- درد موجب بیداری فرد از غفلت می‌شود: درد آدمی را بیدار نگاه می‌دارد و گاه این بیداری و شب زنده داری سبب تفکر می‌شود و پرده از غفلت‌های آدمی بر می‌دارد به همین دلیل رنج، چون گنجی می‌شود که تمام رحمت‌های الهی را در خود نهان دارد و به میزان درد و رنج، رحمت و دارو و شفا نصیب دردمند خواهد شد:

ای خسته‌ی رنج و بیماری و تب	ای مبارک درد و بیداری شب
نک مرا در پیری از لطف و کرم	حق چنین رنجوری ای داد و سقم
درد پشتم داد هم تا من ز خواب	برجهم هر نیمشب لابد شتاب
تا نخسبم جمله شب، چون گاومیش	دردها بخشید حق از لطف خویش
رنج گنج آمد که رحمت‌ها در اوست	مغز، تازه شد، چو بخراشید پوست

(مولوی، ۱۳۸۴: ۲۲۶۱-۲۲۵۶/۲)

درد همچو گنج است و رنج، معدن آن، و هر آنکه درد مندتر باشد آگاه‌تر و هوشیارتر است.

پس بدان این اصل را ای اصل جو	هر که را درد است، او برد ست بو
هر که او بیدار تر، پر درد تر	هر که او آگاه تر رخ زرد تر

(مولوی، ۱۳۷۸: ۱/۶۲۹)

۴- غم نردبان ترقی است: مسلمانان و مؤمنان واقعی گرفتار غم عارفانه‌اند غمی که چون نردبان پله‌های ترقی آنان می‌شود و آنان را هدایت می‌کند. آنان از این غم استقبال می‌کنند، و دوست دار و خواهان این درد آگاهانه هستند. زیرا

می‌دانند که این درد، آنان را به و کشف حقیقت رهنمون می‌کند.
(زمانی، ۱۳۹۰، ص ۱۱۴۷ ج ۱)

ور نباشد آن، تو بنگر کین فریق پر غم و رنجند و مفتون و عشیق
بهر عین غم، نه از بهر فرج این تسافل پیش ایشان چون درج
(همان، ۱۳۹۰: ۴۵۰۹-۴۵۰۷/۳)

۵- خدا خریدار درد و سوز واقعی است: آه سوزان از آن جهت که حجاب

نفسانی را می‌سوزاند و راه روحانیت را برای آدمی باز می‌کند و وی را به مقام
عالی می‌رساند ارزشمند و عزیز است. «مولانا از زبان ابلیس یکی از مبانی مکتب
عرفانی خود را بیان می‌دارد و آن اینکه حسرت و درد برین داشتن از طاعات و
عبادات تقلیدی و عاداتی بهتر است». (زمانی، ۱۳۸۲، ص ۳۲۷)

گر نماز از وقت رفتی مر تو را این جهان، تاریک گشتی بی ضیا
از غبین و درد رفتی اشک‌ها از دو چشم تو مثال مشک‌ها
ذوق دارد هر کسی در طاعتی لاجرم نشکبید از وی ساعتی
آن غبین و درد بودی صد نماز کو نماز و کو فروغ آن نیاز

(مولوی، ۱۳۸۴: ۲۷۷۰-۲۷۶۷/۲)

«لذا می‌توان با صراحت و قاطعیت گفت: تأسف و اندوهی که از ترک یک
وظیفه به انسان دست می‌دهد، خود یک حالت محرک روانی است که مانند سایر
اطاعات و وظایف محسوب می‌شود». (شهیدی، ۱۳۷۵، ص ۲۸۵) همین حال ندامت و
سوز درون، از ده‌ها نماز و عبادات عادی شده بالاتر و ارجمندتر است. خداوند آه
سوزان ما را می‌خرد و در ازای آن صد جاه و بزرگی و عظمت نصیب ما می‌کند و
چه معامله‌ای پر سودتر

می‌ستاند قطره‌ی چندی ز اشک می‌دهد کوثر که آرد قند رشک
می‌ستاند آه پر سودا و دود می‌دهد هر آه را صد جاه سود

(مولوی، ۱۳۹۰: ۸۸۲-۸۸۳/ ۶)

۶- غم مقدس باعث استغفار می شود:

آتش طبعت اگر غمگین کند سوزش از امر ملیک دین کند
چون که غم بینی تو استغفار کن غم به امر خالق آمد کار کن

(همان، ۱۳۷۸: ۱/۸۳۵)

«همینکه غمگین می شویم متوجه می شویم که به ناچار خطایی مرتکب شده ایم و از خداوند طلب مغفرت می کنیم تا غم و اندوه را بر طرف سازد». (فروزانفر، ۱۳۶۷، ص ۳۲۱) و همچنین بیماری و بلا برای عارف و مؤمن به منزله‌ی کفاره‌ی گناهان و بخشوده شدن معصیت‌های اوست.

۷- سوز و درد پیک حق است:

گفت آن الله تو لبیک ماست و آن نیاز و سوز و دردت پیک ماست
حیله‌ها و چاره سوزی‌های تو جذب ما بود و گشاد این پای تو
ترس و عشق تو کمند لطف ماست زیر هر یا ربّ تو لبیک ماست

(مولوی، ۱۳۹۰: ۱۹۷-۱۹۵/ ۳)

آنجا که خداوند مخلوقش را بیش تر دوست می‌دارد، به او سوز و درد می‌دهد تا با ناله و زاری او را بخواند و این مؤید خواستار مخلوق بودن. و هر الله گفتن او، نشانه‌ی پاسخ خداست؛ هر چه بیشتر بخواندش معلوم می‌شود که او بیشتر مقبول درگاه است. مطابق قانون جذب، هر چیزی مجذوب جاذبش می‌شود، دارو به سمت درد می‌رود، تا درد نداشته باشی درمان نمی‌شوی و کسانی درد دارند که می‌خواهند به حقیقت برسند کسانی که به نقصان خود پی بردند و در جهت تعالی و تکامل خود در سعی و تلاش هستند.

۸- درد عین دوا و درمان است: حاکم است و یَفْعَلُ اللهُ ما یَشا او ز عین درد

انگیزد دوا (همان، ۱۳۸۴: ۲/۴۱۰)

خداوند فاعل ما یشاء است و هر چه بخواهد همان می شود. او از درد دارو می سازد و حتی درد را درمان قرار می دهد برای مداوای بیماری های روحی چون حرص و آز و خود خواهی و نفس پرستی و ...

آنجا که آتش داغ و سوزان را بر ابراهیم سرد و سلامت کرد، در عین بلا، بوستانی خرم و سر سبز از نهاد آتش سوزنده سر برکشید که اگر او بخواهد غم تبدیل به شادی و دارو می شود.

چون بخواهد عین غم شادی شود عین بند پای آزادی شود

(همان، ۱۳۷۸: ۱/ ۸۳۷)

همه ی این دردها و رنجها، به دلیل توجه خاصّ شخصی به دیگری است. به دلیل توجهی خداوند به بنده اش است. «همه ی اینها از راه محبت و مهربانی با ایشان- خاصان درگاه الهی - است، تا اینکه در دار آخرت به نهایت مراتب قرب و سعادت فایز گردند. «همچنان که پدر مهربان، فرزند را از طعام های چرب و شیرین منع می کند و او را فصد (رگ زدن) و حجامت می اندازد. این نه از عداوت با اوست، بلکه از روی مهربانی و شفقت است». (نراقی، ۱۳۸۳، ص ۴۰۸)

درد و بلای معنوی مخصوص چه کسانی است: نکته مهم دیگری که در

حوزه ی درد و غم عرفانی قابل ذکر می باشد آن است که استعداد و ظرفیت درد معنوی و عرفانی را هر کسی ندارد. زمینه ها و شایستگی هایی برای عنایت و نزول این درد می باشد که مولوی با استفاده از آموزه های دینی و تجربه عرفانی خود به آنها اشاره کرده است. «نقل است که یک روز جنید زار می گریست، پرسیدند: سبب گریه چیست؟ گفت: اگر بلای او اژدهایی گردد، اول کس من باشم که

خود را لقمه‌ی او سازم و با این همه، عمر گذاشتم در طلب بلا و هنوز با من می‌گویند که تو را چندان بندگی نیست که به بلای ما ارزد!» (عطار، ۱۳۷۳، ص ۵۰۱)

۱- اغلب بلا بر انبیاء است: لاجرم اغلب بلا بر انبیاء است/ که ریاضت دادن

خامان بلاست (مولوی، ۱۳۸۹: ۴/۲۰۰۹)

شکی نیست که بسیاری از این معارف بلند از چشمه‌ی جاری و زلال شریعت محمدی و علوی دریافت شده است. در احادیث نیز آمده است که: بلاکش ترین مردم پیامبرانند و سپس صالحان، پس از آنان گزیدگان بر حسب درجه‌ی خوبی شان. (فروزانفر، ۱۳۸۱، ص ۳۴۴)

مولانا نفس مؤمن را به اشغُر^۱ تشبیه می‌کند که هر چه بر آن چوب زنند فربه‌تر می‌شود. «یعنی انسان معتقد، هر چه بیشتر بلا و ریاضت بکشد روحش والاتر و عظیم‌تر می‌گردد». (زمانی، ۱۳۸۹، ص ۴۹ج ۴) به همین دلیل است که رنج انبیا و پیامبران از همه بیشتر و در نتیجه روحشان نیز والاتر است:

نفس مؤمن اشغری آمد یقین	کو به زخم رنج زفت ست و سمین
زین سبب بر انبیا رنج و شکست	از همه خلق جهان افزون ترست
تا ز جان‌ها جان‌شان شد زفت‌تر	که ندیدند آن بلا قوم دگر
پوست از دارو بلاکش می‌شود	چون ادیم طایفی خوش می‌شود
ور نه تلخ و تیز مالیدی در او	گنده گشتی ناخوش و ناپاک بو

(مولوی، ۱۳۹۰: ۱۰۳-۴/۹۷)

داروی تلخ، چو سوهانی که زنگار از آینه بر می‌گیرد روح و جان آدمی را صاف و صیقلی می‌کند و مستعد جذب انوار الهی. پس از دردهایی که به مثابه‌ی داروهای تلخ هستند نباید رو تَرُش کرد، باید به جان نوشیدشان تا سلامت کامل و خدایی شدن حاصل گردد. داستان حضرت ایوب در قرآن نیز مبین همین مطلب

است. پیامبری که تمام دردها و بلاها را ده سال تحمل نمود و سرانجام به نتیجه‌ای بس زیبا و دلخواه رسید و عشق خود به خدا را به اثبات رسانید و این مقام تسلیم و رضای ایتوب است که اگر بنده به این مقام نرسد، به کمال مطلوب و آرامش و طمأنینه نخواهد رسید و نخواهد توانست بر مصائب شکیا باشد و سلامت معنوی نیز مستلزم همین تسلیم و رضا در برابر خداوند است.

ز آن بلاها بر عزیزان بیش بود کآن تَجَمُّش یار با خوبان فزود

(مولوی، ۱۳۹۰: ۱۱۰۸/۶)

«داود (ع) گفت: بار خدایا! گیرم که اعضا را به آب بشویم تا از حدیث طهارت پذیرد، دل را به چه شویم تا از غیر تو طهارت پذیرد؟ فرمان آمد که یا داود دل را به آب حسرت و اندوه بشوی تا به طهارت کبری رسی». (میبدی، ۱۳۷۱: ۱۳۷۱ ص ۲۹۶ ج ۱) حضرت موسی (ع) می پرسد: خدایا تو را در کجا جستجو کنم؟ پاسخ می‌شود نزد کسانی که دل شکسته‌اند. (فروزانفر، ۱۳۸۱، ص ۴۳۶)

دست اشکسته بر آور در دعا سوی اشکسته پرد فضل خدا

(مولوی، ۱۳۹۰: ۴۹۳/۵)

اولیای الهی در بلا هم لذت می‌برند و بر بلای حق مرحبا می‌گویند و پروانه وار گرد شمع رخ محبوب می‌سوزند در بلا هم می‌چشیم لذات او مات اویم مات اویم مات او (همان، ۱۳۸۴: ۲۶۴۷/۲)

عاشقان به درجه‌ای می‌رسند که جز دوست هیچ چیز نمی‌بینند، و هر چه بر آنها می‌رود جز زیبایی و بهجت نیست. آن‌چنان غرق مشاهده‌ی جمال دوست می‌شوند که ملتفت الم و زخم‌های راه نمی‌شوند. و این به جهت «استیلاهی محبت خداوند بر قلب بنده است». (نراقی، ۸۹۰، ص ۱۳۸۳) حاصل آنکه شایسته‌ترین افراد

برای دریافت دردهای معنوی انبیاء و اولیاء و سپس افرادی که شبه الناس به آنها باشند مثل مؤمنان عارف واصل می‌باشند.

۲- انسان‌های نادان از سوز و آه درد بی‌خبر و بی‌بهره‌اند:

جان جاهل زین دعا جز دور نیست	ز آنکه یارب گفتنش دستور نیست
بر دهان و بر دلش قفل است و بند	تا ننالد با خدا وقت گزند
داد مر فرعون را صد ملک و مال	تا بکرد او دعوی عزّ و جلال
در همه عمرش ندید او درد سر	تا ننالد سوی حق آن بد گهر
داد او را جمله ملک این جهان	حق ندادش درد و رنج و اندهان
درد آمد بهتر از ملک جهان	تا بخوانی مر خدا را در نهان
خواندن بی درد از افسردگی است	خواندن با درد از دلبردگی است

(مولوی، ۱۳۹۰: ۲۰۴-۳/۱۹۸)

این ابیات مبین این هستند که مقام درد نصیب هر کس نمی‌شود. و آنان که صاحب درد نیستند اگر جلوه‌های حقیقت هم به آن‌ها نمایانده شود، حق و حقیقت را تصدیق نخواهند کرد. زیرا برای شناخت باطل از صواب انسان باید دیده‌ی بینا و دل صاف داشته باشد و تا دل آدمی صاف و روشن نگردد تا چو پوست، دباغی نشود کیمخت او مبدل به ادیم نگردد. «همین طور روح آدمی نیز باید انواع ریاضت‌ها را تحمل کند تا به مقام لطافت و پاکی برسد». (زمانی، ۱۳۹۰، ص ۴۵۰)

بنابراین لازمه درد معنوی معرفت کافی است تا درد و فلسفه آنرا درک کند و جزع و ماتم‌سرایی و بی‌تابی نکند.

نتایج و فواید درد عرفانی: حال به این سؤال می‌رسیم که اصولاً فایده و فلسفه‌ی درد چیست؟ مخصوصاً این که انبیا و اولیا و صالحان بیشتر گرفتار بلا و درد می‌شوند. هر چند پاسخ تا حدودی در مطالب گذشته قابل درک است اما مولوی به الهام از معارف دینی پاسخ این سؤالات را نیز اشاره کرده است.

۱- درد و رنج در نهایت به شادی می‌انجامد: هر رنجی، گنجی در پی دارد و هر محنتی، راحتی و آسایش را. به فرمایش قرآن «ان مع العسر يسراً» (انشرح: ۶) و ضرب المثل شده است که «پایان شب سیه سپید است» (نظامی، ۱۳۷۸، ص ۸۷)

رنج و غم را حق پی آن آفرید تا بدین ضد خوش دلی آید پدید

(مولوی، ۱۳۷۸: ۱/۱۱۳۰)

خداوند غم را آفرید تا ضد آن یعنی شادی پدید آید. نتیجه‌ی غم و اندوه، شادی است؛ به مصداق تُعرفُ الاشياءُ بآضدادها هر چیزی به ضد خود شناخته می‌شود. اندیشه‌ی اندوه را اگر چه راهزن شادی هاست، اما همان اندیشه زمینه ساز شادی هاست.

فکر غم، گر راه شادی می‌زند کارسازی های شادی می‌کند

خانه می‌روید به تندی او ز غیر تا در آید شادی نوز اصل خیر

(مولوی، ۱۳۹۰: ۳۶۷۹-۳۶۷۸/۵)

۲- رنج و ریاضت سبب پایداری روح می‌شود: ریاضت معنی عرفانی «تحمل سختی و دشواری در سیر و سلوک عرفانی است که از شرایط تهذیب نفس می‌باشد». (سجادی، ۱۳۷۰، ص ۴۳۷) لذا ریاضت دادن جسم و تحمل کردن رنج در راه خدا روح را صیقل می‌دهد و در نتیجه روح را به تعالی و بقا و حیات حقیقی می‌رساند. و هنگامی که روح آدمی پالوده و صافی شد، از بسیاری ناهنجاری‌های اخلاقی و نابسامانی‌های روحی در امان خواهد بود.

مردن تن در ریاضت، زندگی است رنج این تن روح را پایندگی است
(مولوی، ۱۳۹۰: ۳/۳۳۶۵)

۳-درد، قرب الهی می‌آفریند: درد و بلا لطفی است از جانب خداوند باری تعالی جهت اعتلا و عروج آدمی به سوی او. «بلا و جفای معشوق تخمی بود که از دست المعیت و کفایت و عنایت عشق در زمین مراد عاشق افکند تا از او گل اعتذاری بر آید و بود که فزاید، و ثمره‌ی وصال گردد». (غزالی، ۱۳۷۰، ص ۱۸۸)
درد، آدمی را به خدا نزدیک‌تر می‌کند زیرا آدمی در درد و مصیبت، خدای را بیشتر می‌خواند، و در این مسیر است که به آرامش می‌رسد. «أَلَا بِالذِّكْرِ اللَّهُ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» (رعد: ۲۸) و «آن را که بلا از حالش باز گیرد، درحال خود ضعیف است و او را که هنگام بلا حالش زیادت شود، در حال خود قویست و عارف آنست که حال، در هنگام بلا یابد». (گوهرین، ۱۳۸۶، ص ۳۲۹)
و از بلا و درد، آه و ناله خیزد و خدای نیز خریدار آه ناله و اشک است، و چه خریداری بهتر از خدای متعال که اشک و ناله و سوز درون می‌خرد و با هزاران سود و منفعت معاوضه می‌کند. و چه خوش سعادت است آدمی، که متاعی گران بها دارد که ذات اقدس باری تعالی حتی آن را به فرشتگانش نیز عطا نکرد و فقط مخصوص انسان قرار داد.

نالم ایرا ناله‌ها خوش آیدش از دو عالم ناله و غم بایدش
ناخوش او، خوش بود در جان من جان فدای یار دل رنجان من
عاشقم بر رنج خویش و درد خویش بهر خشنودی شاه فرد خویش
(مولوی، ۱۳۷۸: ۱۷۷۹-۱۷۷۷/۱)

«آری هر دل که وصل یار جوید و قرب لقای او خواهد به ناچار بار محنت او کشد و شربت اندوهش چشد هر چند زهر باشد و بر فنای همه ی متعلقات غم

به خود راه ندهد و شکیبایی ورزد بر همه ی کاستی ها. و به پاداش ثواب جزیل و عاقبت جمیل مژده و بشارت یابد زیرا فراوانی اندوه ها، تازیانه ی هوشیاری و بیداری است که فروغ ایمان را فزون تر می سازد و از آن نمی کاهد». (سرگزایی، ۱۳۸۶، ص ۵۰۲)

۴- درد عامل رفع بلای بزرگتر و درک اسرار پنهان تر: مولوی ضمن بیان روشن می کند که نباید در بلا غمگین بود. حتی در بلا و درد، خیری نهان است جهت محافظت ما از شرّی بدتر. به همین خاطر باید بر بلا به دلیل اینکه برای ما سود و منفعت دارد شکر کرد. زیرا بر اساس اصل «الْخَيْرُ فِی مَا وَقَعَ» و بنا بر حکمت الهی در وقایع اتفاقیه خیر و حکمتی است.

پس رسولش شکر کرد و گفت: ما این جفا دیدیم و بُد خود این وفا
کان بلا دفع بلاهای بزرگ آن زیان منع زیانهای سترگ
(مولوی، ۱۳۸۴: ۳۲۶۵-۳۲۴۷/۲)

وی در تمثیلی دیگر نتیجه می گیرد که بسیاری از مصائب روزگار به سود ماست، باید با دیده ی منت آن را پذیرفت و شکر را در این مصائب و اندوه فراموش نکنیم زیرا در پرده، اسراری نهان است که دید جان را دستور نیست:

مرگ اسب و استر و مرگ غلام بُد قضا گردان این مغرور خام
از زیان مال و درد آن گریخت مال افزون کرد و خون خویش ریخت
این ریاضت های درویشان چراست؟ کآن بلا بر تن، بقای جان ماست
تا بقای خود نیابد سالکی چون کند تن را سقی و هالکی؟

(مولوی، ۱۳۹۰: ۳۳۵۰-۳۳۴۷/۳)

دراین داستان در عین اینکه ابتدا درد و رنج این دنیایی را مطرح می کند ما را به اصل درد روحانی و عرفانی می رساند و با مثال محسوس یاد آور دردهای برتر معنوی می شود که نتیجه و بهایی چنین ارزشمند دارند:

تا بدانی که زیان جسم و مال سور جان باشد، رهاند از وبال

(همان: ۳۳۹۸-۳۳۹۵)

۵-درد، گشاینده ی رحمت خداست: رحمت حق و گشوده شدن درهای فیض الهی، مشروط به انکسار قلب و گریه و زاری است. «در مثنوی بکا و گریستن، سرچشمه ی فیض الهی و دلیل عنایت خاص حق است بر بنده ی خود، چه رحمت حق موقوف بر بکاست». (گوهرین، ۱۳۸۶، ص ۳۲۶)

چون بگریانم بجوشد رحمتم آن خروشنده بنوشد نعمتم
گر نخواهم داد خود ننمایمش چونش کردم بسته دل بگشایمش
رحمتم موقوف آن خوش گریه هاست

چون گریست از بحر رحمت موج خواست

(مولوی، ۱۳۸۴: ۳۷۵-۲/۳۷۳)

و تا کودک حلوا فروش نگرید بحر رحمت به جوش نمی آید. همان طور که دل آدمیان به رحم نمی آید تا عجز و ناله ی کسی را نبینند، خداوند نیز رحمت و گشایش را بر کسی ارزانی می دارد که از سویدای دل ناله زند. و اصولاً گریه و زاری، دل رحمی و ترحم اطرافیان را در پی دارد:

ای برادر طفل طفل چشم توست کام خود موقوف زاری دان درست
گر همی خواهی که آن خلعت رسد پس بگریان طفل دیده بر جسد

(همان: ۴۲۴-۴۲۲)

البته «شرط بکا، صدق اخلاص است و فقط گریه و زاری ای که از سر سوز و صدق و صفای باطن باشد مؤثر است و علت انشراح صدر و فتوح و گشایش های گوناگون می شود». (گوهرین، ۱۳۸۶، ص ۳۲۷) خود اصل گریه و زاری سبب گشایش درون و فرحتی ذات می شود و قساوت و سنگ دلی را از دل آدمی دور می کند. لذا خدا در قرآن می فرماید: «أَدْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَ خُفْيَةً» (اعراف: ۵۵)

۶- غم مقدس، شادی بخش و مرهم زخمها است: شادی، میوه‌ی باغ غم است، به همین خاطر مولوی غم را مرهم دانسته که بسیاری از زخم‌های روانی را درمان می‌کند:

قند شادی، میوه‌ی باغ غمست این فرح زخمست و آن غم مرهمست
غم چو بینی در کنارش کش به عشق از سر رُبوه^۱ نظر کن در دمشق
(مولوی، ۱۳۹۰: ۳۷۵۳-۳۷۵۲/۳)

درد و اندوهی که آگاهانه و از روی خرد باشد به عنوان ضمد و مرهم است. «مولانا می‌گوید هرگاه دچار اندوهی شدی که ناشی از عقل و خرد و باریک بینی حکیمانه بود، آن را عاشقانه در آغوش بکش». (زمانی، ۱۳۹۰، ص ۹۶۳ ج ۳) منظور این است که باید با دید وسیع و باز به مسائل و غم و اندوه نگریست و آگاهانه با تمام مشکلات برخورد کند.

شادی آفرین بودن غم مقدس، حقیقتی است که در آیه ی «إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا» (انشراح: ۵) به صراحت آمده است. این آیه خاطر نشان می‌کند که بعد از رنج و بلا همیشه آسایش و راحتی است. شادی آن دنیا سختی و غم و اندوه این دنیا را می‌طلبد؛ پس در اینجاست که در ورای تلخی ظاهری غم، طعم شادی را به واقع خواهیم چشید:

بعد ضدّ رنج آن ضدّ دگر رو دهد یعنی گشاد کرّ و فرّ
(مولوی، ۱۳۹۰: ۳۷۶۳/۳)

۷- غم، دام لقا است: مولانا غم الهی را دام خداوند می‌داند؛ دامی که مقدمه‌ی دیدار الهی است، مقدمه‌ی تعالی و ارتقا به مراتب معنوی است رسیدن به کمال نهایی و لقای محبوب الهی زمینه و مقدمات و مراتب دارد، درد و غم حقیقتی و مقدس، همچون دامی است که گرچه گرفتاری به نظر می‌رسد اما عاملی است برای

انتقال به مرتبه وصل و لقای معشوق مطلق. بنابراین باید خدا را شاکر بود که انسان را در دادم غم و عشق و وصل خود گرفتار کرده است تا به مقام «عنایت» برسد و ازاین جهت باید شاد باشد.

شاد شو از غم که غم دام لقاست اندرین ره سوی پستی ارتقاست

(مولوی، ۱۳۹۰: ۵۰۹/۳)

۸- **زیادت ها، درون نقص هاست:** «مولانا معتقد است اساساً هر فعل حق که دگرگون می شود، امر بهتری پس از آن رخ می دهد، مثلاً اگر روز شب می شود، شب مایه ی آرامش و سکون است و اگر دوباره شب می رود. برای کار و فعالیت است. نکته ی دیگر این که اساساً بسیاری از پدیده ها به نظر او از ضد خود پدید می آیند، از جمله این که در سویدای سیاه دل عارف روشنی و معرفت حق پدید می آید یا باغبان شاخه های اضافی را می برد تا بر و بار دهد، یا کشیدن دندان فاسد که برای رهایی بیمار از درد و رنج است». (سیدی، ۱۳۸۹، ص ۵۹) در نتیجه برای کامیابی و رسیدن به شادی و بهترین ها باید برای جبران نقص ها، غم و درد و رنج و اندوه را به جان خرید تا بتوان میوه ی آن یعنی شادی و آرامش را نصیب جان نمود:

که ز ضدها آمد پدید در سویدا روشنایی آفرید

جنگ پیغمبر مدار صلح شد صلح این آخر زمان از جنگ بد

باغبان زان می برد شاخ مضر تا ییابد نخل قامت ها و بر

بس زیادت ها، درون نقص هاست مر شهیدان را حیات اندر فناست

چون بریده گشت حلق رزق خوار یُرزقونَ فَرَحین شد گوار

(مولوی، ۱۳۷۸: ۳۸۷۲-۳۸۶۵/۱)

چه بسا چیزهایی که به ظاهر نامطلوب و پر رنج هستند، لکن نتیجه ای مطلوب و زیبا دارند و چه بسیار ویرانی تن که مقدمه ی آبادانی روح است. «وعسی ان تکرهوا شیئاً و هو خیر لکم» (بقره: ۲۱۶)

حُفَّتِ الْجَنَّةُ بِمَكْرُوهَاتِنَا حُفَّتِ النَّارُ بِالشَّهَوَاتِنَا

(مولوی، ۱۳۷۸: ۲/۱۸۳۷)

بهشت با چیزهایی پوشیده شده است که ما آن را ناخوشایند می دانیم و دوزخ با شهوات. این موضوع از خطبه ی ۱۷۵ گرفته شده است: «إِنَّ الْجَنَّةَ حُفَّتِ بِالْمَكَارِهِ وَ إِنَّ النَّارَ حُفَّتِ بِالشَّهَوَاتِ.» «تکالیف شرعی یا ریاضت های سخت که انجام دادن آن به ظاهر برای مکلف دشوار می نماید اما برای تصفیه ی روح وی سودمند است.» (شهیدی، ۱۳۸۰، ص ۳۵۷ ج ۳)

لقمه ی حکمی که تلخی می کند گلشکر آن را گوارش می دهد

(همان، ۱۳۹۰: ۳/۲۳۴۵)

۹-بلا، محک و تشخیص سره از ناسره است: گاه بلا، بلای تحقق است. «بلای تحقق از برای اهل دعاست که در مقام خواندن حق اند جهت تصحیح اشاره و تحقیق دعوت و روشن شدن صدق و کذب». (گوهرین، ۱۳۸۶: ص ۳۲۹) بر همین اساس، بلا محکی است جهت شناسایی خوبی از بدی، زیبایی از زشتی و خیر از شر. در میدان درد و بلا، دروغ گویان و ریاکاران رسوای درون و اعمالشان می شوند و از گرده ی مردان حق و مؤمنان تمیز داده می شوند و تنها محرمان بارگاه الهی و خالصان از صافی بلا عبور داده می شوند. اگر محک و آزمایش نبود چه بسا هر بی سر و پای نامحرمی ادعای عشق و محرمیت می کرد و ارزش کار مخلصان آشکار نمی شد:

گر نبودی امتحان هر بدی هر مخنث در وغا رُستم بدی

خود مختّث را زره پوشیده گیر چون ببیند زخم گردد چون اسیر
(مولوی، ۱۳۹۰: ۶۸۷-۶۸۶/۳)
اینها نکات نغزی است که مولوی از قرآن استفاده کرده است. (نگاه کنید به
سوره محمد آیه ۳۱ و آل عمران آیه ۱۵۵)

حق تعالی گرم و سرد و رنج و درد برتن ما می نهد ای شیر مرد
خوف و جوع و نقص اموال و بدن جمله بهر نقد جان حاضر شدن
(مولوی، ۱۳۸۴: ۲/۲۹۶۴)

۱۰- درد و بلا سبب کمال انسان است: درد و بلا ی خداوند جهت گوشمالی
دادن بنده و رفع نقصان و رساندن او به مرتبه‌ی کمال است. و اصولاً «سالک تا در
بدایت کار است از بلا و نتایج آن مصون نیست. گاهی گرفتار خوف و رجا است،
زمانی دچار قبض و بسط و چندی در خم چوگان انواع بلا چون گوی روان است.
اما همین که به نهایت رسید و به کمال واقعی نایل آمد از آن زیر و زبر شدن و
اقسام بلاها مصون می ماند. همانطور که میوه‌ی رسیده دیگر نارس نمی شود و نان
به گندم خرمن تبدیل نمی شود». (گوهرین، ۱۳۸۶، ص ۳۳۰)

ای نخود می جوش اندر ابتلا تا نه هستی و نه خود ماند تو را
شو غذا و قوت اندیشه‌ها شیر بودی، شیر شو در بیشه‌ها
تو ز تلخی چونکه دل پر خون شوی پس ز تلخی‌ها همه بیرون روی
(مولوی، ۱۳۹۰: ۴۱۸۱-۴۱۷۸/۳)

مولانا با تمثیلی روشن می دارد که شرط رسیدن به کمال تحمل مشکلات و
بلاهای مسیر راه است. تا سالک در دیگ پر جوش و خروش ابتلا نجوشد، به
پختگی و کمال نمی رسد. انسان با جوشیدن و در تب و تاب بودن بر آتش
مشکلات از مرتبه‌ی نازل به مرتبه‌ی عالی و برتر می رسد و روح را تعالی می دهد.
همین طور است داستان آدمی که هنگامی که در جوار یک مطهر قرار می گیرد،

پاک و پالوده می‌شود. پس درد و رنج برای آدمی به مثابه‌ی یک پاک کننده از آلودگی و به کمال رساننده‌ی روح آدمی است. آدمی را به بقا و بعد به فنای الهی می‌رساند. آنجا که آدمی در خدا مستحیل و هیچ می‌شود و داد اناالحق می‌زند، ترنم سبحانی ما اعظم شأنی سر می‌دهد. (زمانی، ۱۳۸۴، ص ۳۶۴-۳۶۳ ج ۲) همان طور که لازمه‌ی کامل شدن ماه، نقصان و باریک شدن آن است لازمه‌ی هر کمالی گداختن و سوزش است. (شهیدی، ۱۳۸۰، ص ۶۷۹ ج ۶) و عاشقان دردمند برخلاف عامیان، طالب درد و بیماری بیشتری هستند:

آن گداز عاشقان باشد نمو همچو مه اندر گدازش تازه رو
جمله رنجوران دوا دارند امید نالد این رنجور، کیم افزون کنید
خوش تر از این سم ندیدم شربتی زین مرض خوش تر نباشد صحتی
(مولانا، ۱۳۹۰: ۴۵۹۹-۴۵۹۷ ج ۶)

۱۱- درد و بلا تطهیر کننده است: بعضی از بلاها، عامل رجعت به حقیقت واصل خویش است و قسمی بلای استحقاق می‌باشند. «بلای استحقاق جهت پاکیزه شدن از ناپاکی و تصفیه از نجاسات و تبری از پلیدی‌ها». (همان)

آن ضمیر رو تُرش را پاس دار آن تُرش را چون شکر شیرین شمار
ابر را گر هست ظاهر رو تُرش گلشن آرنده است ابر و شوره کُش
فکر غم را تو مثال ابر دان با تروش تو رو ترش کم کن چنان
بو که آن گوهر به دست او بود جهد کن تا از تو او راضی رود
تو مگو فرعی ست، او را اصل گیر تا بوی پیوسته بر مقصود چیر
(مولانا، ۱۳۹۰: ۳۶۹۸-۳۶۹۶ ج ۵)

گریه باران درون است همان طور که باران به طبیعت زیبایی و طراوت می‌بخشد و گرد و غبار را از پهنه‌ی بارش خود می‌زداید، بیشتر بیماری‌ها به خاطر

این درگیری ذهن و ناآرامی روح و اندیشه و استرس و اضطراب می‌باشد که یا مستقیماً در ایجاد بیماری انسان‌ها نقش دارند یا تشدید کننده‌ی آن‌ها هستند. باید به این اصل رسید که: «محنت الهی سبب اصلی توفیقات بنده‌ی صابر است، چنانکه همه‌ی بزرگان انبیا و اولیا به کوره‌ی ابتلا اندر شده اند تا به کمال مرتبت نائل آیند». (زمانی، ۱۳۹۰، ص ۱۰۱۳ج ۵)

از طرفی دیگر بسیاری از این دردها و بیماری‌ها به آدمی داده می‌شود تا از گناهانش بخشوده شود و مورد آمرزش قرار گیرد. خداوند خطاهای مسلمانان را از طریق مبتلا کردنش به سختی، بیماری، اندوه، غصه، غم، آزار، و حتی فرو رفتن خاری در بدنش می‌بخشد. حاصل آن که درد و بلا، رایحه‌ای است از بارگاه قرب الهی که فقط اهل بصیرت را فهم آن است. (فروزانفر، ۱۳۸۱، ص ۳۴۵)

که بلای دوست تطهیر شماست علم او بالای تدبیر شماست
چو صفا بیند، بلا شیرین شود خوش شود دارو، چو صحت بین شود
بُرد بیند خویش را در عینِ ممات پس بگوید: اُقْتُلُونی یا ثقات
(مولوی، ۱۳۸۹: ۱۰۹-۱۰۷/۴)

۱۲- درد سبب زایش و کشف حقیقت می‌شود: مولانا برای ملموس شدن و فهم آسان این درد عرفانی، تمثیلی از زن حامله می‌آورد و درد او را سبب تولد نوزاد و رهایی مادر می‌داند. پس ما در اینجا با دو نکته رو به رو هستیم. یکی رهایی از درد و دیگری نوزایی و تولد. پس درد، خود، ما را از دردی دیگر رهایی خواهد داد و در عین حال نیز سبب حقیقتی دیگر، همان تولد نوزاد خواهد شد؛ و این موضوع بیانگر درمان گر بودن درد است. درد در عین اینکه آدمی را به سختی و رنج می‌افکند خود شفا بخش نیز هست:

تا نگیرد مادران را درد زه طفل در زادن نیابد هیچ راه
(مولوی، ۱۳۸۴: ۲/۲۵۱۷)

نکات و مفاهیم و معارف مربوط به درد در مثنوی بیش از آن است که در این نوشتار آمد و ما به دلیل محدودیت به همین اندازه بسنده کردیم. در این جستار ملاحظه شد که درد و دردمندی در عرفان مولانا مراتب اعلائی دارد که سوای درد و بیماری معمول و متداول است. درک این معنی و ستایش درد و دردخواهی، نیاز به معرفت شهودی و باور یقینی و اخلاص عملی دارد تا بتواند در غفلت از آن واقع نشود، طلب صحیحی از آن داشته باشد و تحمل عاشقانه و آگاهانه از درد که عنایت محبوب و معشوق حقیقی است داشته باشد و از برکات دنیوی و اخروی آن بهره مند گردد.

نتیجه

با توجه به اینکه مثنوی کتابی است حاوی تعالیم عرفان نظری و عملی و با تأکید بر این موضوع که عرفان و معنویت با هم یکی هستند؛ دردی که در مثنوی معنوی مولانا مورد ستایش قرار گرفته است دردی الهی و معنوی است که انسان را به خدا می‌رساند. زیرا خداوند از سر لطف، درد می‌بخشد تا غافلان بیدار، آگاهان آگاه‌تر و محبان محب‌تر شوند.

عقاید مولانا در مورد درد و شفا بخشی درد، او را متمایز می‌کند از سایرین. زیرا مکتب مولانا مکتبی الهی و معنوی است که انسان را در ورای این جهان و فعل و انفعالات این جهان نیز می‌بیند. انسان با توکل بر خدا و اعتماد به او بر تمام آنچه که بر او مقدر شده است از جمله دردها و مصائب صبر می‌کند تا مطلوب باری تعالی قرار گیرد و بر نیکو چیند. و البته این اعتقاد و نگرش ثمره‌ی معرفت حضوری به هستی و وصول به حقیقت به دلیل عمل به شریعت الهی است. چنین عمل و بینشی، اخلاق و سلامت معنوی در پی خواهد داشت. زیرا سلامت معنوی

در گرو سلامت روح است و تا روح به آن مرحله‌ی یقین و اطمینان نسبت به حق نرسیده باشد نمی‌تواند درک درستی از مقدرات خداوند- دردها و بلاها- داشته باشد و سلامت روح نیز در گرو تزکیه و طهارت باطن است که آن هم با ریاضت و تحمل سختی‌های این مسیر میسر نخواهد شد.

در نتیجه درد و بلا لازمه‌ی زندگی سالم است، لازمه‌ی رسیدن به زندگی سالم و برخورداری از آرامش روح. لازمه‌ی پالودگی و تزکیه روح و جان آدمی تا در آن جهان بیاساید. تا در این جهان نیز از بلاهایی بس بزرگ‌تر در امان ماند. درد و بلا لازمه‌ی بیداری آدمی از غفلت و هوشیاری است.

بدیهی است که منظور از «دردمندی» و ستایش آن، عدم رعایت اصول و ضوابط حفظ سلامتی جسمی و روحی نمی‌باشد بلکه هر انسان عاقل و مؤمن و عارفی وظیفه دارد حداکثر تلاش بشری خود را در کسب و حفظ بهداشت و سلامتی فردی و اجتماعی به کار بندد ولی چنانچه دچار درد و بیماری شد و به مداوای آن اقدام نمود. در این فرایند نباید بی‌تابی و ماتم پیشه سازد بلکه آن را برخاسته از حکمت و قضا و قدر الهی دانسته که تحمل آن، رحمت و عنایت الهی را به دنبال خواهد داشت. علاوه بر آن باید بداند که بدترین درد و بیماری، «بی‌دردی» است؛ بدین معنا که اگر کسی درد خدا و عشق خدا و قرب خدا و خلق خدا و درد آخرت نداشته باشد در جهل و غفلت به سر برد و غرق در دنیا شده باشد و در عوض گرفتار دردهای جسمی و روحی می‌گردد.

صائب، محمد علی. (۱۳۸۳-۱۳۷۵). دیوان صائب تبریزی. (به کوشش محمد قهرمان). (هفت جلدی). ج ۴، تهران: شرکت انتشارات علمی فرهنگی.

صفوی، سید سلمان. (۱۳۸۸). اخلاق و انسان کامل از منظر مولوی، قم: سلمان زاده.

عطار، فروزانفر. (۱۳۷۳). تذکره الاولیا، تهران: انتشارات بهاباد: انتشارات بهزاد.

غزالی، احمد. (۱۳۷۰). مجموعه آثار فارسی احمد غزالی: به اهتمام احمد مجاهد، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.

فروزانفر، بدیع الزمان. (۱۳۸۱). احادیث و قصص مثنوی، تهران: امیر کبیر.

-----، (۱۳۶۷). شرح مثنوی شریف، -----: زوار.

گچل، رابرت ج. - لی ترک، دنیس، مترجمان محمد علی اصغر مقدم ... {و دیگران}. (۱۳۸۱). روان شناسی درد: رویکردهای کنترل و درمان، تهران: رشد.

گوهرین، سید صادق. (۱۳۸۶). شرح اصطلاحات تصوف، تهران: زوار.

معین، محمد. (۱۳۶۳). فرهنگ فارسی، تهران: انتشارات امیر کبیر.

مقدم، علی. (۱۳۵۴). دیباچه‌ای بر عرفان مولانا، تهران: انتشارات مؤسسه مطبوعات عطایی.

مولوی، جلال الدین محمد. (۱۳۷۳). مثنوی معنوی، نسخه نیکلسون، با مقدمه فروزانفر، تهران: نشر پوریا

میبدی، ابوالفضل رشیدالدین. (به اهتمام علی اصغر حکمت). (۱۳۷۱). کشف الاسرار و عده الابرار، تهران: امیر کبیر.

نراقی، ملا احمد. (۱۳۸۳). معراج السعاده، تهران: بوستان توحید.

نظامی، الیاس بن یوسف. (۱۳۸۰) (لیلی و مجنون). (با تصحیح و حواشی وحید دستگردی و به کوشش دکتر سعید حمیدیان). تهران: قطره.

یزدان پناه، یدالله. (۱۳۸۹). مبانی اصول عرفان نظری، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).

یادداشت شناسه مؤلف

دادخدا خدایار: استادیار گروه فلسفه و معارف اسلامی دانشگاه سیستان و بلوچستان، سیستان و بلوچستان، ایران.

سمانه اعظمی قادیکلایی: دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات سیستان و بلوچستان، سیستان و بلوچستان، ایران. (نویسنده مسؤول)

نشانی الکترونیکی: abazeynab@yahoo.com

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۱/۱۱/۱۶

تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۲/۲/۲۰